

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تکمیل بحث سندی روایت اول از طایفه اول

در جلسه‌ی قبل در مورد علی بن محمد بن زبیر قرشی عبارتی از نجاشی در ترجمه‌ی احمد بن عبدالواحد ابن عبدون وارد شده و آن اینکه می‌گویند «کان علواً فی الوقت». گفتیم اولاً بحث شده که «علواً» صحیح است یا «غلواً» و ثانیاً ضمیر در «کان» به احمد بن عبدون می‌خورد یا به علی بن محمد بن زبیر؟

اگر «علواً» باشد دو معنا برایش در کتب رجالی شده. یکی از همان غلو به معنای غالی بودن است. دوم به معنای اینکه کسی که در عنفوان جوانی است که این را از مرحوم آقای خوئی دیروز یادداشت کرده بودم ولی نخواندیم. غلو در لغت، به معنای عنفوان جوانی نیآورده. با رجوع به لغت دیدیم غلواء آورده، یا غلوا، هر دوی‌شان نقل شده. غلوا و غلوا به معنای کسی که در عنفوان جوانی و در اول جوانی است.

اما در سماء المقال مرحوم کلباسی^[۱] که از کتاب‌هایی است که نکات بسیاری در مباحث رجالی دارد از نجاشی نقل می‌کند می‌گوید «و کان غلواء فی الوقت» یعنی غلو و علو ندارد. معلوم می‌شود در بعضی از نسخه‌های نجاشی غلوا آمده! بعد می‌گوید «و کان قویاً فی الأدب قرأ کتب الادب». احمد بن عبدالواحد از مشایخ نجاشی است که اولاً از شیوخ اهل الادب بوده «و کان قد لقی أبا الحسن علی بن محمد القرشی المعروف به ابن زبیر» و ثانیاً با علی بن محمد قرشی هم ملاقات کرده. این چایی که از این سماء المقال داریم کنار ابا الحسن نوشته (علیه السلام) در حالی که این کنیه‌ی علی بن محمد قرشی است! و ثالثاً می‌گوید کان غلواً فی الوقت.

عرض کردم یک نزاع این است که ضمیر کان علواً به چه چیزی برمی‌گردد؟ قاموس الرجال این را می‌گوید و در همین سماء المقال مرحوم کلباسی، هم ظاهراً از بعضی از افراد قبل از قاموس الرجال نقل می‌کند و از دیگران هم این احتمال را نقل کرده. بحر العلوم می‌گوید احتمال دارد ضمیر به علی بن محمد بن زبیر برگردد. می‌گوید «و یحتمل رجوعه إلی ابن الزبیر علی أن یکون المعنی أنه کان علواً فی وقته و هذا ایضاً یتلزم علو السند باین عبدون، و علو الاسناد مما یتناقس به اصحاب الحدیث و یرتکبون المشاء لأجله».

اگر عبارت نجاشی را اینطوری معنا کنیم و بگوییم ضمیر در کان به ابن زبیر برمی‌گردد، این مدح خوبی برای ابن عبدون است. ابن عبدون لقی ابن زبیر را، ابن زبیر چه کسی بوده؟ مجرد اینکه لقا چه مدحی شد؟ می‌گوید و کان علواً فی الوقت یعنی علی بن محمد بن زبیر یک آدم معمولی نبوده و این خودش سبب می‌شود کسانی مثل ابن عبدون اگر در یک سندی قرار بگیرد آن سند عنوان غلو را پیدا می‌کند. یعنی در مشایخ نجاشی تنها کسی که با علی بن محمد بن زبیر ملاقات کرده و او را درک کرده احمد بن عبدون است لذا این احتمال این نتیجه را دارد، یعنی بگوئیم نجاشی دارد از احمد بن عبدون تعریف می‌کند و می‌گوید این

کسی است که علی بن محمد بن زبیر را دیده، علی بن محمد بن زبیر هم کان علواً فی الوقت!

فاصله‌ی بین فوت احمد بن عبدون و علی بن محمد بن زبیر 75 سال بوده، یعنی آن وقتی هم که احمد بن عبدون علی بن محمد را درک کرده اوایل جوانی‌اش بوده ولی، حالا احتمال دیگر اینکه کان غلواء فی الوقت، بگوئیم در آن زمان اول جوانی‌اش بوده، این مدحی نمی‌شود برای احمد بن عبدون، اگر ضمیر را به احمد بن عبدون برگردانیم و کانَ غلواً یا غلواء فی الوقت به صورت محدود، یعنی اول جوانی‌اش علی بن محمد را درک کرده ولی این تعبیر که بگوئیم ضمیر به علی بن محمد برگردد، او هم آدم معمولی نبوده کان علواً فی الوقت کسی بوده که از جهت رجال و روایت یک شخصیت خیلی بزرگی بوده.

کلباسی در صباح المقال جلد دوم صفحه 275 در عنوان السابع عشر فی غلواء، عنوان غلواء را شروع به توضیح دادن کرده و می‌گوید «قد وقع هذه اللفظ» یعنی غلواء «فی قليل من التراجم» بعد ترجمه احمد بن عبدالواحد را می‌آورد که نجاشی گفته کان غلوا. و بعد می‌گوید «و قد اضطرب الانتظار فی لفظه و معناه فقرأ العلامة البهبهانی» وحید بهبهانی در تعلیقه‌ی بر منهج المقال بالغین المعجمه آورده، اول کسی که این را با نقطه خوانده وحید بهبهانی است. بعد صاحب رجال بحر العلوم می‌گوید به عین است. معنای عین علواً یعنی علواً فی الوقت ای گونه اعلی مشایخ الوقت سنداً. یعنی بالاترین مرتبه‌ی نقل روایت و مشایخ در روایات را در زمان خودش دارد. میرداماد غلواً خوانده. «و يظهر من الفاضل الجزیری فی الحاوی الاقوال» ایشان گفته من توقف نمی‌کنم بالأخره نمی‌دانم این را چه بخوانیم، غلو، علو یا غلوا بخوانیم؟! بعد گفته «إن قول النجاشی کان غلواء فی الوقت لا نعرف معناه».

بعد می‌گوید از کسانی که توقف کرده محدث بحرانی در لؤلؤ البحرين است و خودش شروع می‌کند تحقیق در اینجا می‌گوید به نظر ما هم باید غین باشد با نقطه نه عین. ولو اینکه بدون نقطه معروف است، گرچه این طرف معروف است «فضبطه بالعین المهمله ممن وقع بل ذکر بعضاً لأنه المعروف» غیر وجیه است. تحقیق این است که با نقطه باید خوانده شود، بعد غلواء را معنا می‌کند که مراد از غلواء از صحاح اللغه می‌آورد، غلواء که به معنای همان عنفوان جوانی و اوایل جوانی است. باز هم از آن رشد و از همان غلو، اوج، یعنی باز با ماده‌ی غلو نزدیک است از جهت معنا، می‌گوید الغلو و الغلواء و الغلواء سرعة الشباب و اوله، از مقامات حقیقی می‌آورد. از قاموس المحيط می‌آورد.

بعد می‌گوید در ترجمه‌ی اسحاق بن حسن بن بکران که دیروز گفتیم آقای خوئی هم به این اشاره می‌کند می‌گوید «من أنه كثير السماء ضعيف في مذهبه». باز می‌گوید «رأيت في الكوفة نجاشي» می‌گوید این را در کوفه دیدم «و هو مجاور و كان يروي كتاب الكليني عنه». کتاب کلینی را از خود کلینی نقل می‌کند بعد می‌گوید «و كان في هذا الوقت غلواء». می‌گوید این اسحاق بن حسن بن بکران آن زمانی که من دیدمش غلواء بود «فلم أسمع منه شيئاً». من از او روایتی را نخواستم بشنوم چون جوان بود و اعتماد نکردم.

دو مطلب رجالی هست؛ یکی اینکه اگر راوی در عنفوان جوانی یکی از مشایخ را ملاقات کند به عنوان مدح در ترجمه‌ی او ذکر می‌کنند. همانطوری که احمد بن عبدون در عنفوان جوانی علی بن محمد بن زبیر را درک کرده! از این طرف اگر کسی که مسن است از جوانی حدیثی را بخواهد نقل کند تأمل کند از اسباب قدح است.

نمی‌شود گفت این ضمیر به ابن عبدون برگردد چون از یک طرف متن مربوط ابن عبدون است و می‌خواهد بگوید این علی بن محمد در زمان خودش کان علواً و این هم لقی علی بن محمد را. لذا این قرینه می‌شود که ضمیر به خود علی بن محمد برگردد. از یک طرف سیاق عبارت قرینه می‌شود بر اینکه ضمیر هم به خود احمد بن عبدون برگردد. نمی‌توانیم بگوئیم بدون نقطه نمی‌شود خواند و باید حتماً با نقطه بخوانیم نقطه هم که می‌خوانیم غلواء باید بخوانیم یعنی احمد بن عبدون در اوایل جوانی با علی بن محمد بن زبیر ملاقات کرده.

اولاً اگر احمد بن عبدون یک آدم مجهول را دیده باشد، یک آدم ضعیف را دیده باشد نجاشی نمی‌آید این را به عنوان تعریف احمد بن عبدون ذکر کند، لذا خود همین می‌شود برای ما قرینه بر وثاقتش. اضافه کنیم کثیر الروایه بودنش، 67 روایت داریم که این در سلسله سندش قرار گرفته حالا شاید قرائن دیگری هم باشد که ظاهراً امام (رضوان الله علیه) هم قائل به وثاقت همین علی بن محمد بن زبیر شدند.

ادامه بحث متن روایت اول از طایفه اول

گفتیم در این روایت باید در دو قسمت بحث کرد. یکی صدر روایت است که ما عرض کردیم به نظر ما قاعده ید استفاده نمی‌شود بر خلاف آنچه که امام (رضوان الله علیه) و مرحوم والد ما قائل شدند.

اما عمده ذیل روایت است که می‌فرماید «و من استولی علی شیء منه فهو له». کسی که استیلا پیدا کند بر شیئی از مطاع فهو له. یک بحث این است که آیا «من استولی» ارتباطی به ما قبل دارد یا نه. ربما یتوهم که بگوئیم امام (علیه السلام) در ما قبل فرمود «ما کان من مطاع النساء فهو للمرأة، ما کان من مطاع الرجال فهو للرجل، ما کان بینهما فهو بینهما». اما الآن می‌فرمایند این در صورتی است که استیلا نباشد. در من استولی علی شیء من المطاع، فهو له می‌خواهد از مختصات مستولی باشد یا از مختصات مستولی نباشد، این یک احتمال که ما این را مرتبط کنیم به ما قبل و روایت را اینطوری معنا کنیم.

طبق احتمال اول ذیل روایت تقریباً حاکم بر صدر روایت می‌شود. یعنی در صدر روایت اختصاص را علامت بر مالکیت مثلاً زید قرار داده. عرض کردم مثل اینکه جایی هست کتاب وجود دارد و آلات نجاری هم هست همان مثالی که دیروز امام زدند. می‌فرمایند اختصاص را قبول داریم در صورتی که بحث استیلا در کار نیاید. اما من استولی علی شیء منه فهو له، استیلا که باشد دیگر مجالی برای اختصاص باقی نمی‌ماند این یک احتمال.

احتمال دوم این است که این ذیل کبرای صدر است. یعنی صدر روایت اختصاصی را مطرح کرده که همراه با استیلاء باشد. امام و مرحوم والد ما و جمعی این را فهمیدند. ما کان من مطاع الرجال یا مطاع النساء فهو له و یا فهو للمرأة در صورتی است که استیلا هم باشد. یعنی بگوئیم در ذیل روایت امام می‌فرمایند ما مجرد اختصاص را در ملکیت کافی نمی‌دانیم. طبق احتمال اول و دوم ذیل مرتبط به صدر شد.

اما در احتمال سوم امام می‌خواهند بفرمایند «الاستیلاء موجبة لحدوث الملكية من استولی علی شیء فهو له» یعنی الاستیلاء سبب للملكية بعد علت برای حدوث ملکیت واقعیه است.

احتمال چهارم این است که بگوئیم استیلا کاشف از یک ملکیت ظاهریه است یعنی اگر کسی استیلا داشت اماره عن الملكية الظاهرية.

اما احتمال پنجم که اگر ما بخواهیم به این روایت بر قاعده ید استدلال کنیم باید احتمال پنجم را تثبیت کنیم و آن این است که بگوئیم استیلاء اماره علی الملكية الواقعية. اگر کسی بر مالی استیلاء دارد، اماره است بر اینکه این قبلاً مالک بوده و ملکیت واقعیه در اینجا مطرح است.

بررسی احتمال موجود در روایت

احتمال اول که ما بگوئیم امام می‌خواهند این را به منزله‌ی حاکم بر صدر قرار بدهند بسیار بعید است. اینکه می‌گوئیم امام اول می‌فرمایند اگر یک چیزی اختصاص برای زن دارد، این برای زن است و بعد بگویند این در صورتی است که استیلاء نباشد اینطور معمولاً تعبیر نمی‌کنند از اول می‌فرمودند الا اینکه احدهما مستولی باشد یعنی اگر این زید بخواهد حاکم بر صدر باشد باید با یک تعبیر دیگری امام (علیه السلام) در روایت ذکر می‌کردند.

احتمال دوم که بگوئیم این کبراست، یعنی صدر روایت این بوده، ما کان من مطاع النساء فهو للمرأة، هم به ملاک الاستیلاء است و من استولی علی شیء منه فهو له یعنی آن ما کان من مطاع النسائی که گفتیم، ما کان من مطاع الرجالی که گفتیم به ملاک الاستیلاء است. جوابش این است که چرا امام از اول مسئله‌ی استیلاء را مطرح نکرده، این چه معنایی دارد بیائیم مسئله‌ی اختصاص را بگوئیم و بعد بگوئیم این اختصاص به ملاک الاستیلاء است. این با فصاحت و بلاغت سازگاری ندارد که شما دو سطر بفرمائید ما کان من مطاع النساء فهو للمرأة و ما کان مشترکاً بینهما فهو مشترکٌ بینهما و من استولی علی شیء بعد بگوئیم قبلی‌ها به ملاک الاستیلاء است. آدم معمولی هم اینطوری حرف نمی‌زند. امام (علیه السلام) در مقام بیان یک کبرای کلی هستند و کاری به سابق هم ندارند. البته صدر و ذیل در یک وادی هستند یعنی قبلش فرمودند اختصاص از علائم ملکیت است منتهی او یک امر تعبدی است و بعد می‌خواهند بفرمایند استیلاء هم یکی از کواشف و امارات ملکیت است.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ گاهی اوقات برای حل مباحث سخت به این کتاب مراجعه کنید. کما اینکه رجال بحر العلوم که مرحوم به فوائد رجالی بحر العلوم هست آن هم همینطور است که البته کلباسی باز خیلی از نکات را از همین فوائد الرجالیه‌ی مرحوم بحر العلوم گرفته. بین‌شان حدود صد سال یا مقداری بیشتر فاصله است.